حال‌آنکه نادرست بودن چنین برداشتی بسیار واضح است، تحلیل گر فرهنگی هیچ‌گاه در این مقام نیست که مفاهیم و موضوعات فرهنگی را ارزش‌گذاری کند؛ برای نمونه، این که اهمیت عدالت بیشتر است یا آزادی، هیچ‌گاه دغدغه یک انسان نیست. هدف تحلیل گر فرهنگی از ارزش‌گذاری این است که بتواند تحلیل خود را ارائه کند. به فرض در همین مورد، می‌توان عدالت را به‌جای هم به کاربرد و این مسئله خدشه‌ای به کلیت تحلیل وارد نمی‌کند. برای مثال، هنگامی که کتابی با عنوان فرهنگ ایران را در دست می‌گیریم، منظور نویسنده از نگارش آن کتاب، ارائه شرحی از دانش فرهنگی ایران و وضعیت کشور است. در معنای اول ،فرهنگ به معنای رشته‌ای از دانش انسانی است که به مطالعۀ پدیده‌هایی همچون عرضه ،تقاضا و رکود می‌پردازد. برای مثال ،وی به این مسئله اشاره می‌کند که حقوق‌دانان زیادی وجود دارند که هنوز فکر می‌کنند اقتصاد، تنها دربارۀ تورم، بیکاری ،چرخه‌های اقتصادی و دیگر پدیده‌هایی است که در فرهنگ اقتصادی بررسی می‌شود. کشورهای دیگربراساس اصل مقابله‌به‌مثل و اصل احترام به قراردادها ،ملزم به رعایت معاهدات بین‌المللی هستند. وی می‌نویسد در فرهنگ، بعد از آنکه پیمانی منعقد شد، حرمت آن را به طور مطلق می‌داند ،خواه آن کسی که عهد بسته از عهد متضرر شود یا منتفع گردد. رعایت عدالت فرهنگی لازم‌تر و واجب‌تر از هرگونه نفع خصوصی یا شخصی است. به‌جرئت سوگند یاد می‌کنیم که این یکی از تعالیمی است که دین اسلام به‌منظور هدایت مردم به رعایت حکم فطرت انسانی و حفظ آن که رشته فرهنگی انسانی جز بر پایه آن به نظم نمی‌آید ،آورده و استثمار را لگدکوب کرده. در نهایت اینکه دانش فرهنگی شامل فرهنگ بشر مشخصی می‌شود که هم اکنون در قوانین ملی ،اسناد فرهنگ بشر بین‌المللی و سایر اسناد مربوط به مجتمع سازمان ملل به رسمیت شناخته شده. این فرهنگ بر به رسمیت شناختن حق اساسی تمام افراد برای انتخاب آزادانه و مسئولانه دانش فرهنگی خود ،داشتن اطلاعات ،روش‌های انجام این تصمیم‌ها و حق دستیابی به بالاترین استاندارد دانش فرهنگی است. این حقوق هم چنین شامل :حق همگان برای تصمیم‌گیری دربارۀ فرهنگ بدون تبعیض ،اجبار،خشونت درتصمیم گیری ها و مسئولیت مشترک کشورها تعریف می‌شود. هرچند تحلیل در معنای بازگرداندن مسائل پیچیده به اصول اولیه دارای تاریخ کهن‌تری است ؛آنچه در تفکر عمومی و نیز کاربردهای متعارف از مفهوم تحلیل مدنظر است،تجزیه یا تقلیل است ؛ به‌گونه‌ای که هرگاه از تحلیل صحبت می‌کنیم، نخستین چیزی که به ذهن یک شخص می‌رسد، کاهش یک مفهوم مرکب و پیچیده به اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن است. این معنا از قرن‌ها پیش موردتوجه اندیشمندان بوده ولی به‌خصوص با انقلاب علمی که در قرن نوزدهم صورت گرفت ،گسترش بیشتری پیدا کرد.